

گذر و نظری بر خاطرات مرتضی کاشانی

«حزب زحمتکشان ملت ایران» در آیین‌ه ناگفته‌ها

■ احمد رضا صدری



اثری که هم‌پسندک در معرفی آن سخن می‌رود، روایتی از نضج‌گیری تا انحلال تدریجی حزب زحمتکشان ملت ایران است که از سوی مرتضی کاشانی بیان می‌شود. این خاطرات از سوی واحد تاریخ شفاهی مرکز اسناد انقلاب اسلامی اخذ و تدوین و منتشر شده است. تاریخ‌های نامشر در معرفی این کتاب به نکات بی‌آوده اشارت برده است: «در نهضت ملی‌شدن صنعت نفت ایران، افراد و گروه‌های مختلف با افکار و گرایش‌های گوناگون مشارکت کردند که بازشناسی چهره حقیقی آنان از ملزومات تاریخ‌نگاری نهضت ملی است. چهره و شخصیت دکتر مظفر بقایی کرمانی مشخصات بارزی دارد که گروهی را به دشمنی مفرط و گروهی را به دوستی شدید کشانده است. آنچه از حوادث و رویدادها در این ایام باقیمانده است، چیزی جز خاطرات غبار‌گرفته شاهدان و احياناً دست‌اندرکاران آن نیست. از راه‌های بررسی شخصیت و عملکرد مظفر بقایی، بازخوانی خاطرات یکسی از نزدیکان و محرمان وی یعنی مرحوم مرتضی کاشانی است. مرتضی کاشانی در ایام فعالیت سازمان نگهبانان آزادی و حزب زحمتکشان ملت ایران در کنار بقایی بود و مأموریت‌های زیادی را به دستور وی اجرا کرد. وی از برخی مسائل پشت‌پرده حزب زحمتکشان و شخص بقایی مطلع بود که در خاطرات خود آنها را بازگو کرده است. ولی در مجموع از وقایع ایشان می‌توان بزرگ‌نمایی در شخصیت و اقدامات مظفر بقایی و شیفتگی وی به شخصیت مصدق را احساس کرد…»

راوی درباره فرآیند شکل‌گیری و آغاز به فعالیت



▸ دکتر مظفر بقایی کرمانی

حزب زحمتکشان ملت ایران چنین می‌گوید: «پس از موفقیت آقای ملکی شروع به اقدام کردیم و آقای میرمحمدصادقی هم کمک کرد و برای مراننامه، اساسنامه و اسم حزب به مشورت پرداختیم. دو جلسه‌ای برای تعیین اسم حزب تلف شد. روی این موضوع خیلی مشکل داشتیم. وقتی اسم حزب را حزب زحمتکشان ملت ایران گذاشیم، بقایی از کلمه زحمتکشان زیاد خوشش نیامد. وی گفت اسم بهتر از این وجود ندارد؟ آقای ملکی گفت مثلاً چه باشد؟ بقایی گفت حالا زحمتکشان نباشد، حزب ایران باشد. ملکی گفت حزب ایران داریم، اگر زحمتکشان باشد چه مانعی دارد؟ بقایی مخصوصاً گفت اسم حزب زحمتکشان بدی و فکری باشد تا هم اقتضار دانشگاهی و هم کشاورز و کارگر به حزب ما بیایند و عضو شوند. ولی گفت ما باید در مورد طرفداران آن نظری هم گرفتیم، این بود که جمعیت دانشگاه حدودی دارد، ولی جمعیت کشاورز، دهقان و کارگر بسیار زیاد است و همه مملکت زحمتکش هستند. ملکی در این باره معتقد بود: نیروی دانشگاه نیروی فکری است، این نیروی فکری ما را تقویت می‌کند، ولی نیروی عظیم ما قشر توده هستند، نمونه آن حزب ایران است که همه استادان دانشگاه در آنجا جمع شده‌اند، ولی نیروی توده ندارد. آنجا از توده ملت خیری نیست، به همین جهت ما توده می‌خواهیم. ما می‌خواهیم مردم را راضی کنیم… این پیشنهاد ملکی ریشه در اختلافاتی داشت که با حزب توده پیدا کرده بود. وی گفت ما با توده کار داریم و باید حزب توده را شکست بدهیم، ما باید نیروی آن را بگیریم…» وی کتاب بر‌خورد عقاید و آرا را که مجموعه مقالات بود، تألیف کرد. عقاید ملکی در دانشگاه نفوذ کرد و اثر گذاشت و حزب توده از حزب زحمتکشان تقریباً شکست خورد! ما بعدها توانستیم سیصد و چند نفر از دانشجویان را جذب کنیم، در دانشگاه طرفدار زیاد نداشتیم و بیشتر اعضا از دانشگاه‌لی تکنیک بودند. از این نیروی دانشگاه، همیشه عمراًه بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر از دانشجویان و مهندسان در حزب فعالیت می‌کردند…»



محمدحسین رجبی‌دوشی

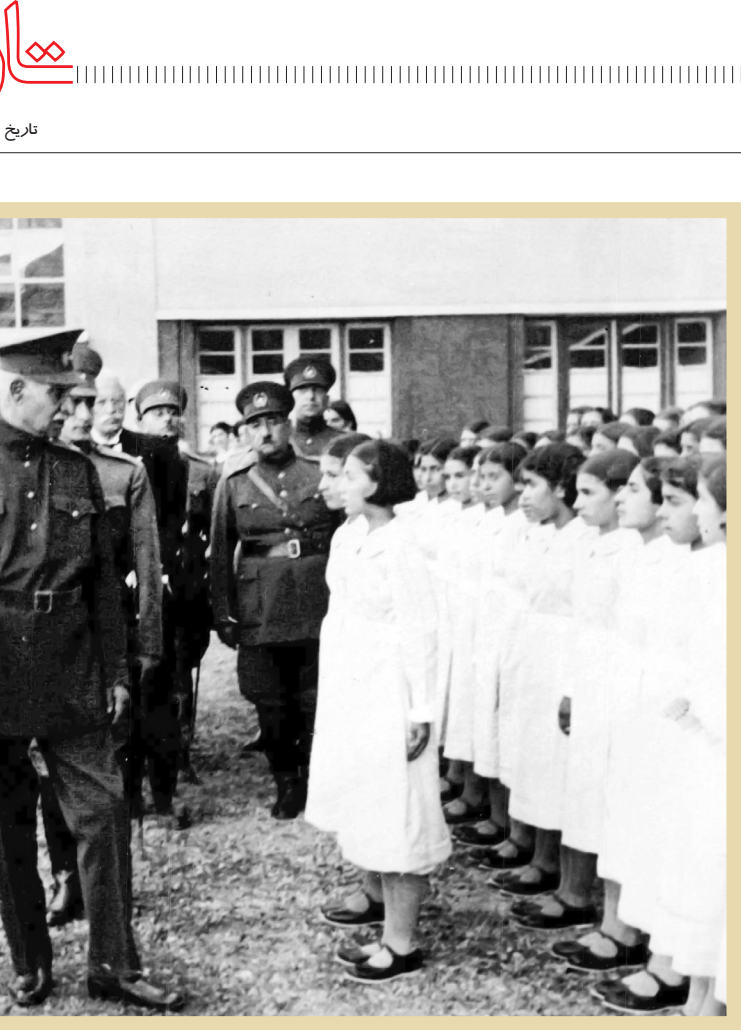
ایعاد و جوانب‌گوناگون آن را بنمایاند. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ پیدایش رضاخان و رؤیاهای بی‌تعبیر تجددخواهان

باظهور رضاخان و تثبیت قدرت‌ش، بخشی از روشنفکران و تجددخواهان آرمان‌های سیاسی-اجتماعی- فرهنگی خود را به دست او محقق دانستند. همین تجددخواهان ملی‌گرا بودند که از کان رژیم رضاخان را تشکیل دادند و برنامه‌های تجددخواهانه را به زور قدرت اجرا کردند. این برنامه‌ها عموماً دو هدف اصلی داشت: اول بریدن از گذشته اسلامی به‌عنوان دوره انحطاط و بدبختی و زودودن همه مظاهر فرهنگی و اجتماعی آن، دوم نوسازی اجتماعی با تقلید روش‌های پیشرفت‌ اجتماعی به‌سبک غرب. این نحو تفسیر از تاریخ گذشته و پیشرفت، صرفاً یک تفسیر غربی نبود، بلکه عمیقاً روانشناسی غرب‌زدگی را نیز در برداشت و دارای نمودها و جلوه‌های مختلفی بود. بدین ترتیب تجددخواهان یا قاطعاً ارتباط با گذشته اسلامی، شخصیت گذشته ملت خود را- که سمبل انحطاط و بدبختی می‌دانستند- نفی می‌کردند و با تقلید و تشبیه به صورت ظاهر زندگی غربی به گمان خویش در فرهنگ و تمدن غرب شرکت می‌کردند و با آن گیانه می‌شدند و شخصیت جدیدی پدید می‌کردند.

این تحولات تنها در بخش محدود و کوچکی از جامعه در جریان بود و بدنه اجتماعی بدان‌وقعی نمی‌نهاد. در این‌باره مثال‌های زیادی قابل اشاره هستند. به عنوان نمونه با ورود سینما به کشور هیچ خانواده مسلمان ایرانی حاضر نشد که همسر یا دختر خود را برای بازیگری در فیلم‌های فارسی بفرستد و لذا سه سینماگر ایرانی دوره رضاخان (که دو نفر از آنان ارمنی و زرتشتی بودند)، مجبور شدند از زنان ارمنی استفاده کنند که قبلاً در تئاتر کار می‌کردند. ایستلال فیلم‌ها با توجه به

گر چه به بهانه آزادی زنان، حجاب از سسر آنان ربوده و درهای دانشگاه و ادارات دولتی را به روی آنان گشودند، اما اولاً استفاده از آن امکانات مستلزم کشف حجاب نبود، ثانیاً گر چه این قبیل تسهیلات برای زنان فراهم شد، اما شأن و منزلت زن در جامعه که تا پیش از آن مورد تقدیس و احترام بود، به یکباره فرو ریخت و به صورت یک کالای جنسی و فاقد امنیت جانی و اجتماعی جلوه کرد



کشف حجاب رضاخانی و پیامدهای آن برای جامعه ایرانی

ترفندی برای غفلت جوانان از سرنوشت ملی و هویت‌زدایی فرهنگی

نزدیک شدن به سالروز کشف حجاب رضاخانی، موسمی مغفتم است که در باب بسترها و پیامدهای آن رویداد تاریخی سخن رود. مقال بی‌آئمه بر آن است که بر اساس اسناد و تحلیل‌های موجود به این مهم پرداخته و

ایعاد و جوانب‌گوناگون آن را بنمایاند. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ **اصلاحات سطحی، بی‌قاعده و ویرانگر**
بی‌نیاز از تذکار است که اقدامات و برنامه‌های رژیم رضاخان، در راستای ایدئولوژی ملی‌گرایی افراطی و تجددخواهی مضاعف قرار داشت. بدون جهت نبود که یکی از دولتمردان و نظریه‌پردازان آن زمان، نیمی از فرهنگ و تمدن آن دوره را ایرانی و نیمی دیگر را اقباس شده از تمدن غرب می‌دانست. برای گریز از آن مدنّت و انحطاط تاریخی، متحدان، شتاب‌زده دست به کار نوسازی زدند، اما نحوه انجام این اصلاحات، سطحی، بی‌قاعده و نامنظم و به راستی ویرانگر بود. دیوار و دروازه‌های شهر تهران، همچون نمادهای شرم‌آور عقب‌ماندگی تخریب شد و در ساختن خیابان‌های جدید با توسعه و تعریض خیابان‌های قدیم، همه ساختمان‌هایی‌را که در مسیر قرار می‌گرفتند(خانه‌های مسکونی، یادبدها و بناهای تاریخی و غیره) صرفاً برای اینکه خیابان مستقیم باشد، خراب می‌کردند! بدین ترتیب این ویرانگران با زندگی جامعه و بناهای تاریخی آن هر چه می‌خواستند، می‌کردند.

■ **لباس ملی، بدون هیچ‌گونه پستوانه تاریخی**
از سال ۱۳۰۸ به بهانه آنکه ملت ایران باید لباس ملی خود را داشته باشد، لباس متحدالشکل جاشین لباس‌های سنتی اقوام و اصناف مختلف شد. این لباس متحدالشکل، برای مردان کت و شلوار و کلاه پهلوی بود و حال آنکه نه کت و شلوار و نه کلاه هیچ کدام پیشینه قومی نداشتند، بلکه لباس و کلاه اروپایی بودند. پنج سال بعد ناآهان این شعارها و تبلیغات ملی‌گرایانه راجع به لباس ملی، به بهانه آنکه باید با مللتمدن جهان هم‌رنگ بود، به نفع کلاه شاپو-یا به قول مردم آن زمان کلاه لگنی- تغییر جهت داد! طی دستورالعملی که از طرف محمدعلی فروغی نخست وزیر صادر شد، پوشیدن آن برای همه مأموران و کارمندان دولت اجباری اعلام شد و تخلف از آن، موجب منظر خدمت

عاریخ

تاریخ ۰۶-۸۵۲۳



بازدید رضاخان از یکی از مدرسه‌س دخترانه، پس از رویداد کشف حجاب

واقعه کشف حجاب، مفاسد فراوانی به همراه داشت. مصارف کاذبی را در میان زنان به وجود آورد، بخش عمده‌ای از درآمد مرد یامرد وزن خانواده به جای آنکه صرف اقتصاد خانواده شود، صرف لوازم آرایش و لباس همسر و دختران خانواده می‌شد. کانون‌های گرم خانواده به سردی گرایید و روابط زناشویی در بسیاری از خانواده‌ها به هم خورد و موجب متلاشی شدن خانواده‌های زیادی شد

سال ۱۳۱۴ با حضور خود و همسران و دخترانش که بدون حجاب در مراسم افتتاح دانشسرای مقدّماتی دختران تهران شرکت کردند، به آن رسمیت بخشید. چند روز بعد رضاخان دستور داد تا توّار تخانه‌ها، هر یک جنتی بر گزار کرده و کارمندان به همراه زنان بدون حجاب خود در آن شرکت کنند. سپس به حکام ولایات و استانداردها دستور صادر شد که ترک حجاب را با تشویق و ترغیب و جرایم سنگین برای معیار است ترتیب مجالس عمومی را فراهم و طبقات درجه اول مراد را دعوت کنند که با خانم‌های خودشان در آن مجالس حاضر شوند تا به تدریج این امر متعارف شود. برای تعیین بی‌جایی علاوه بر تبلیغات و جنجال‌های زیاد در محافل، مجالس و مطبوعات - که با درج عکس‌هایی از این مراسم بلکه زنان روستایی و ایلاتی کرد و لر- که قرن‌ها با کشف حجاب روستایی خود زندگی می‌کردند- از آزار و ضمدلی رضاخان دانست، زیرا عوارض ناگوار اخلاقی، اجتماعی و فرهنگی آن پس از سقوط وی نیز ادامه یافت و تنش‌های فراوانی در جامعه به وجود آورد که مجال بحثی موسع درباره آن نیست. این اقدام یکی از برنامه‌های استرژیک استعماری بود که نه تنها در ایران، بلکه در ترکیه و افغانستان تحت عنوان تجددخواهی انجام شد و واکنش‌های اجتماعی مشابهی در دنبال داشت. کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ صورت گرفت، اما زمینه‌های ذهنی آن پس از مشروطه توسط متحدانی مانند: عارف قزوینی، ایرج میرزا، لاهوتی، میرزاده عسقی و... مطرح و حمایت شد. باین همه به دلیل شرایط سیاسی- فرهنگی خاص آن زمان، این تبلیغات شعاع کمی داشت و مورد توجه دولت و مردم واقع نشد. با روی کار آمدن رضاخان، کشف حجاب در صدر برنامه‌های او قرار گرفت، ولی چنانکه گفته شد تا قبل از تثبیت قدرت او و تضعیف روحانیت و ایمان و اخلاقی اجتماعی مردم این کار امکان‌پذیر نبود، اما مقدمات آن از همان نخستین سال‌ها به تدریج فراهم می‌شد.

همزمان با کشف حجاب در افغانستان (۱۳۰۷ ش)، این فکر میان دولتمردان آن روز ایران نیز مورد بحث و گفت‌وگو بوده است. به نوشته مخبرالسلطنه هدایت دو سه سال قبل از کشف حجاب در ایران و در زمان صدارت وی، دستور خرید کلاه‌های زنانه از خارج داده شد. در سال ۱۳۱۱ (کنگره زنان شرق) در ایران و با شرکت تعدادی از زنان تجددخواه کشورهای اسلامی در تهران بر گزار شد. پس از سفر رضاخان به ترکیه، فیلم مستندی از این سفر به‌طور نامحدود در سینماهای تهران و شهرستان‌ها به نمایش درآمد. کمترین چیزی که فیلم می‌توانست نشان بدهد، این بود که در کشور همسایه (ترکیه)، زنان بدون جادر و رویند در خیابان ظاهر می‌شدند.

■ **یک تراژدی تکان‌دهنده و شرم‌آور**
پس از واقعه کلاه لگنی و وقایعی که پس از آن در شیراز و تهران روی داد و منجر به قتل عام مردم متحصن در مسجد گوهرشاد گردید، وحشت زیادی در میان مردم به وجود آمد. رضاخان زمینه را برای اعلام و اجرای کشف حجاب مناسب دید و در روز ۱۷ دی



جمعی از بانوان پس از رویداد کشف حجاب

به صورت یک کالای جنسی و فاقد امنیت جانی و

اجتماعی جلوه کرد.

■ دیوانسالاری نامتناسب با ساختار سیاسی- فرهنگی کشور

اگر چه موضوع این نوشتار کشف حجاب بود که به عنوان یکی از مصادیق تغییر ساختار در ایران اعمال شد، اما سایر اصلاحات رضاخان نیز چنین ماهیت و فراجمی داشت. به عنوان نمونه از دیگر مظاهر تجددخواهی در آن دوره، ایجاد دیوانسالاری (بروکراسی) عظیم و گسترده‌ای بود که به هیچ وجه مناسب با ساختار سیاسی- فرهنگی کشور و نیازهای مردمی نبود، زیرا جامعه ایران طی هزاران سال بر شالوده بنیادهای طبیعی، سنتی و فرهنگی خود، ساختارهای سیاسی خود را به مثابه اشکال بومی مدیریت ایجاد کرده بود. صرف نظر از بحث ارزشی بی‌امون موارد فساد در این ساخت‌های سیاسی- که منشا آن را بیشتر باید در فساد دولت مرکزی و نقش استعمار بیگانه جست‌وجو کرد- در سازمان سنتی جامعه ایران (اعم از شهری، روستایی و عشایری) بر پایه واحدهای اقتصادی خودکفا نوعی ساخت‌های سیاسی خودکفا و خودگردان پدید شده بود و هر واحد اقتصادی- اجتماعی، مسائل درونی خود را به‌شکلی دموکراتیک (تعبیر آن لمبتون) و بر بنیاد مناسبات طبیعی و سنتی حل و فصل می‌کرد و دولت مرکزی تنها وظیفه اداره و حل مسائل عام و همگانی را بر عهده داشت. این ساختار پیچیده و نهادهایی چون رئیس در عهد سلجوقی و کلاوتر در عهد صفوی- که به گفته لمبتون نه مستخدم دولت، بلکه نماینده طبقات پایین در برابر دولت و منتخب و مدافع حقوق آنان بودند - طی قرون متمادی از متن مقتضیات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی جامعه پدید شده و به بهترین شکل، کار کرده‌ای سنگینی چون احداثت و صیانت شبکه آبیاری سنتی (قنات) و مسائل عمومی جامعه روستایی، مدیریت کوچ در اقتصاد شبانی را شامل می‌د، در ایران این اشکال طبیعی سازمان سیاسی، به دلایل متعدد از جمله رسوخ استعمار در دوران قاجار و انحطاط دولت مرکزی، به فساد مزمن کشید و در دوران پهلوی منقطع شد و بر اساس طرح استعمار بریتانیا به تأسیس یک دیوانسالاری غیر طبیعی و وارداتی انجامید. روشن است که ایجاد یک دیکتاتوری مستمکز به بهترین شکل می‌توانست سیطره استعمار بریتانیا بر جامعه ایران و دفاع از ایران در مقابل دست‌اندازی‌های قدرت‌های رقیب به ویژه روسیه را تأمین کند، ولی این شکل دیوانسالاری، ارتباطی با حل و فصل مسائل درونی جامعه نداشته و لذا در دوران پهلوی، بیگانگی شدید میان بقایای نهادهای سنتی- مردمی مدیریت و عرف با دیوانسالاری رسمی و قانونی پدید شد.

■ **و سرانجام پایان یک ساختار شکنی**
در سال‌های پایانی حکومت رضاخان، جنگ جهانی دوم آغاز شد. فتوحات سریع و برق‌آسای آلمان و شکست و آسیب‌پذیری فرانسه و انگلستان از آن کشور، باعث حیرت همگان شد. در ایران به دلیل تبلیغات فراوانی که به سود نازیسم و هیتر از چند سال پیش از آن به راه افشاده بود، این پیروزی‌ها با استقبال بسیاری از مردم که نفرت دیرینه‌ای از انگلیس‌ها داشتند، مواجه شد. رضاخان نیز که اوضاع را همانند گذشته می‌دید، بر اثر اشتباه محاسبه سیاسی و غفلت از دست‌نشاندهی خود به انگلستان به رغم تذکر و هشدارهای آن کشور، روابط گرم و صمیمانه خود را با هیتر حفظ نمود.

این رویکردی که این هشدارها به‌خطراهمتل شد و رضاخان موقعیت خود را در خطر دید- به خلاف نظر غالب مورخین وابسته- تسلیم در اختلاف‌های انگلستان و شوروی شد، اما به دلیل اختلاف‌نظر میان کشورهای بر سر برتری قدرت و نارضایی، اعتراض و پرخاش آشکار مردم علیه وی دیگر جایی برای ادامه حکومت رضاخان نبود. از این رو شوروی و انگلستان با توافق امریکا در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ از شمال و جنوب کشور به ایران حمله کردند، حال آنکه رضاخان همه درخواست‌های آن دو کشور را پذیرفته و انجام داده بود. ارتش که از قیبل در آماده‌باش بود، به محض اطلاع از حمله، در ظرف چند ساعت شیراز را از هم گسیخته‌شد و نخست افسران و سپس سربازان اظهارات شادمانی می‌کردند. این خود-مؤید این شوروی، چنان به سرعت عقب‌نشینی کرد که واحدهایی از آن در بندرعباس پیاده شدند!

پس از چند روز رضاخان که به شدت وحشت‌زده بود، از ترس اسارت به دست نیروهای شوروی و شاید بدتر از همه دستگیری از سوی مردم معترض از تهران خارج شد و خود را تسلیم انگلیس‌ها کرد و در میان شادی بی‌سابقه مردم ایران، کشتی را برای همیشه ترک کرد. نفرت و انزجار مردم از رضاخان به اندازه‌ای بود در حالی که مردم از اشغال کشور از سوی نیروهای بیگانه نگران بودند، اما از سقوط سلطنت رضاخان اظهار شادمانی می‌کردند. این خود-مؤید این حقیقت است که به قول باری روبین: «در تاریخ ایران تناقض عجیبی بین آسیب‌پذیری و تزلزل حکومت‌های سلطنتی و دوام استقلال حاکمیت ملی به چشم می‌خورد. در طول تاریخ این کشور بارها اتفاق افتاده است که سلاطین مقتدر و بردوامی بر اثر هجوم خارجی با طغیان داخلی سرنگون شده‌اند، ولی اساس استقلال و هویت ملی ایرانیان از این طوفان‌ها جان سالم به‌در برده است». رضاخان را به جزیره موریس و سپس ژوهانسبورگ تبعید کردند و در همان جا بود که در مرداد ۱۳۲۳ در گذشت.